

آیا قتل بی گناهان برای نجات بی گناهان مجاز است؟

تدوین اقتصادی

حمید نامجو



نگاهی به نمایش «ترور» نوشته‌ی «فردیناند فن شیراخ»



عکس: صحنه‌ای از نمایش ترور، علی حدادی اصل، مهر

آیا قتل یا شکنجه‌ی یک انسان به بهانه‌ی نجات ده یا صد یا حتی هفتاد هزار نفر قابل دفاع است؟ آیا اگر فردی بین قربانی کردن پنج انسان در قبال نجات ۵۰ نفر مخیر باشد، آیا صرفاً به این دلیل که پنجاه از پنج بیشتر است انتخاب منطقی و اخلاقی، کشتن پنج نفر است؟ آیا فروکاستن انسان به عدد و مقایسه‌ی کوچکی یا بزرگی اعداد امری اخلاقی است؟ پی‌جویی و واکاوی پاسخ این پرسش و ده‌ها پرسش همانند موضوع نمایش «ترور» اثر «فردیناند فن شیراخ» است که بیش از یک‌ماه در سالن «ناظرزاده کرمانی» در «تماشاخانه‌ی ایرانشهر» به نمایش درآمد و به‌زودی در سالن دیگری بر صحنه خواهند رفت.

فردیناند فن شیراخ حقوقدان و نویسنده‌ی معاصر آلمانی با انتشار ترجمه‌ی فارسی نمایش‌نامه‌ی «ترور» و بعد هم رمان «پرونده‌ی کولینی» در ایران شناخته شد. رمان پرونده‌ی کولینی ظاهراً یک داستان جنایی-پلیسی است: پی‌گیری ماجرای یک قتل. اما به تدریج که گره‌های داستان گشوده می‌شود درمی‌یابیم که نویسنده با روایت این قتل چند پرسش مهم طرح می‌کند: آیا جنایات نازی‌ها با گذشت زمان فراموش خواهد شد؟ آیا حق داریم از کسی که شاهد قتل پدرش به دست جانان حکومتی بوده تقاضای بخشش کنیم؟ آیا در حکومت‌های توتالیتر مسئولیت فردی بلاموضوع است؟

فن شیراخ که تاکنون حداقل شش اثر (یک رمان، دو مجموعه داستان و سه نمایشنامه) از او به فارسی برگردانده شده، سعی می‌کند در آثارش از نگاه فلسفی و اخلاقی به مسایل حقوقی نگاهی بیندازد و بر تضاد یا تناقض‌های آشکار این دومقوله به‌خصوص در پرونده‌های جزایی انگشت بگذارد. او پاسخ‌های قانون‌گذاران، دادستان‌ها به‌عنوان مدافع حق عموم و وکلای دعاوی را مورد واکاوی قرار می‌دهد و حد شمولیت یا کفایت قوانین را بررسی می‌کند.

نمایش ترور یکی از معروف‌ترین نمایش‌نامه‌های فون شیراخ است. کل صحنه‌ی نمایش یک تالار دادرسی است و در آن‌جا قاضی و منشی‌اش، دادستان، متهم، وکیل مدافع، شاهد یا شاهدان و شاکی خصوصی حضور دارند. در این نمایش هیجان‌انگیز و جالب‌توجه، تماشاگران هم بخشی از نمایش هستند. قاضی در همان ابتدا به آنان می‌گوید که شما در واقع هیئت منصفه‌ی این دادگاه هستید و در پایان نمایش باید

آیا قتل بی‌گناهان برای نجات بی‌گناهان مجاز است؟

درباره‌ی محکومیت یا تبرئه‌ی متهم رأی دهید. و بعد نمایش آغاز می‌شود. علت تشکیل جلسه‌ی دادرسی از این قرار است:

در این دادگاه افسری به نام «لارس کخ» خلبان نیروی هوایی آلمان محاکمه می‌شود. او نمونه‌ی کاملی از یک افسر درست‌کار و وظیفه‌شناس است و همگان بر هوش، دانش، دقت و سرعت عمل او در تصمیم‌گیری تأکید دارند و سوابقش کاملاً روشن و بی‌نقص است. لارس متهم به قتل ۱۶۴ نفر سرنشینان یک هواپیمای مسافربری «لوفت هانزا» است که در روز ۲۶ مه ۲۰۱۳ از «برلین» به سمت «مونخ» در پرواز بوده است. او با شلیک یک موشک هواپه‌هوا هواپیمای سرنگون کرده است. خلبان هواپیمای سرنگون شده ۵۶ دقیقه قبل از شلیک موشک اعلام می‌کند که راهزنی‌هوایی رخ داده و یک تروریست به‌زور وارد کابین خلبان شده و کنترل هواپیمای او را در اختیار گرفته است. تروریست مذکور در بی‌سیم هواپیمای اطلاعیه‌ای را می‌خواند و اعلام می‌کند که قصد دارد هواپیمای او را به استادیوم ورزشی مونخ، که در آن‌جا مسابقه‌ی فوتبال بین آلمان و انگلستان با حضور هفتاد هزار نفر تماشاچی در حال برگزاری است، بکوبد و همه را قتل عام کند.

لارس کخ با یک جت جنگنده در حال گشت‌زنی هوایی است، هواپیمای ربوده‌شده را دنبال می‌کند اما نمی‌تواند با خلبان هواپیمای مسافربری و یا هواپیماربا ارتباط برقرار کند. تماس او با مرکز کنترل بحران برقرار است. او منتظر صدور فرمان شلیک است. اما وزیر دفاع برطبق نص صریح «قانون اساسی آلمان» که «هرگز نباید جان را با جان سنجید» از صدور فرمان خودداری می‌کند. لکن لارس هنگامی که فاصله‌اش با استادیوم مونخ به کم‌تر از ۲۵ کیلومتر رسیده و وقوع فاجعه‌ای بزرگ‌تر را پیش‌بینی می‌کند تصمیم می‌گیرد با یک موشک هواپیمای مسافربری را ساقط کند. او با یک حساب سرانگشتی ساده و این‌که ۱۶۴ نفر خیلی خیلی کم‌تر از ۷۰ هزار نفر است تصمیم می‌گیرد به هواپیمای مسافربری شلیک کند. ضمناً او تأکید می‌کند که سعی کرده هواپیمای مسافربری را در یک منطقه‌ی غیرمسکونی ساقط کند تا به منازل مسکونی مردم خسارتی وارد نشود. آموزش و تربیت نظامی لارس دال بر آن است که در شرایط اضطراری و زمان تصمیم‌گیری باید سریع و قاطع عمل کند.

لارس کخ پس از بازگشت به پایگاه دستگیر و زندانی می‌شود و اکنون، یعنی هفت‌ماه پس از فاجعه، در حضور ما تماشاگران تناثر که در نقش هیئت منصفه هستیم باید محاکمه شود. دادستان کیفرخواستی دال بر محکومیت او داده و در صحن دادگاه با پرسش‌هایی دقیق اقدام متهم را «قتل» اعلام می‌کند. وکیل مدافع از متهم دفاع کرده و کار او را عملی قهرمانانه می‌داند زیرا مانع کشته شدن ۷۰ هزار نفر شده است. شهود احضار می‌شوند تا مطلبی خلاف واقع یا اشتباه در پرونده درج نشده باشد. حداقل یک شاکی خصوصی یعنی خانمی که همسرش مسافر هواپیما بوده به صحن دادگاه می‌آید و شکایتش را اعلام می‌کند و بعد از آخرین دفاع، قاضی از هیئت منصفه (تماشاگران) می‌خواهد رأی خود یعنی «محکومیت» یا «تبرئه»ی متهم را به صندوق بیان‌داند. و در پایان پرده‌ی دوم نتایج آرای هیئت منصفه اعلام و بالاخره حکم صادر می‌شود.

نمایش ترور گرچه به ظاهر بازنمایی یک داستان خیالی است اما با دخالت دادن یا به عبارتی نقش دادن به تماشاگران و درخواست واکنش فعال از آنان، نمایش تبدیل به یک رویداد واقعی می‌شود. آنچه در این نمایش مهم است نه خود واقعه بلکه متن کیفرخواست دادستان و دفاعیات متهم و وکیل مدافع و اظهارات شاهد و در نهایت شاکی است که علاوه بر دادستان حق خود را طلب می‌کند. نحوه‌ی استدلال هریک از اعضای حاضر در دادگاه، ارجاعات مکرر آنان به اتفاقات تاریخی و اشخاص مهم، مثال‌های جالبی که هرطرف مطرح می‌کنند، زاویه‌ی دید و نحوه‌ی روایت هر کدام باعث می‌شود که تماشاگران بین انتخاب این یا آن دچار تردید شوند و این خود نشانگر قدرت و توان نویسنده‌ی نمایش است. بدیهی‌است سال‌ها تجربه‌ی حضور «فون فراخ» در صحن دادگاه‌های مختلف و تسلط او بر جزئیات قوانین باعث غنی‌تر شدن متن نمایش شده است.

نویسنده در متن نمایش‌نامه به تصویب قانونی در آلمان ارجاع می‌دهد. ماجرا به بعد از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر باز می‌گردد. محدود بودن وسعت کشور آلمان نسبت به آمریکا و البته ماجرای یک هواپیمارمایی در سال ۲۰۰۳ به این نگرانی دامن می‌زند که اگر ماجرای مشابهی در آلمان رخ دهد و تروریست‌ها هواپیما را به یک نیروگاه اتمی بکوبند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ یک انفجار اتمی که نه فقط آلمان بلکه تمام اروپا را

آیا قتل بی‌گناهان برای نجات بی‌گناهان مجاز است؟

دربرمی‌گیرد. به‌همین دلیل پارلمان آلمان در سال ۲۰۰۵ قانونی تصویب می‌کند که در شرایط مشابه نیروی هوایی مجاز به ساقط کردن هواپیمای مسافربری رپوده‌شده باشد. تصویب قانون «ایمنی هوایی» و صدور مجوز شلیک به هواپیمای حامل مسافران بی‌گناه، به‌معنای دادن مجوز کشتن مسافران به دولت است و این امر باعث درگرفتن بحث‌هایی بی‌انتهای می‌شود. درنهایت یک‌سال بعد «دادگاه قانون اساسی آلمان» مهم‌ترین بند آن قانون را لغو می‌کند. دادگاه مزبور به‌صراحت اعلام می‌کند که کشتن انسان‌های بی‌گناه برای نجات انسان‌های بی‌گناه دیگر مغایر قانون اساسی است، زیرا «جان را نباید هرگز با جان سنجید». در این نمایش نیز پرسش دادستان از متهم این است آیا کشتن انسان‌های بی‌گناه در آن شرایط درست است؟ در واقع دادستان این پرسش را نه از متهم که از تماشاگران می‌پرسد.

بنیان دفاعیات متهم و وکیل مدافع این بود که اگر ۱۶۴ نفر کشته نمی‌شدند مردم باید یک فاجعه‌ی عظیم‌تر را متحمل می‌شدند. خیلی بزرگ‌تر. ۵۰۰ برابر بیش‌تر. اما واقعاً جان آدم‌ها قابل‌تقلیل به یک عدد در آمارهاست؟ این استدلال را بارها از زبان کسانی که از شکنجه دفاع می‌کنند شنیده‌ایم. انسانی را تا سرحد مرگ شلاق می‌زنند تا محل اختفای هم‌رزمان یا سلاحی را که احتمالاً دارد افشاکند چون آن سلاح ممکن است جان کسی را به‌مخاطره بیندازد. گاهی این تناسب بستن‌ها حتی مضحک‌تر از این است. مثلاً فرماندهی بیست سرباز داوطلب را جلو می‌اندازد که معبری مین‌گذاری شده را پاک کنند. چون قرار است چند صد نیرو از آن معبر گذشته و به‌دشمن حمله کنند. چون بیست قربانی کم‌تر از چند صد نفر یا بیش‌تر است. در این ایام چنین استدلالی را از زبان طرفداران جنگ نیز می‌شنویم. این‌که جنگ گریزناپذیر است و چند قربانی درمقابل صدمات اقتصادی که به کشور می‌خورد چندان مهم نیست.

فن شیراخ با خلق این موقعیت پیچیده و دشوار سعی می‌کند قوه‌ی داوری ما را مورد پرسش قرار دهد. او در این نمایش داوری و نگاه تماشاگران را درباره‌ی پاسخی که ظاهراً بدیهی به‌نظر می‌رسد به چالش می‌کشد. متأسفانه طرح مثال‌های متعدد از جمله مثال «سوزن‌بان» یا «بیمار دم‌مرگ» هیچ‌کدام راه‌گشا نیستند و مشکل را پیچیده‌تر می‌کنند. این دونگه درواقع دو نوع فلسفه‌ی اخلاق را نمایندگی می‌کنند:

یکی «اخلاق وظیفه‌گرا» که اصول و باورهای اخلاقی را خودبنیاد می‌داند و اخلاق را مستقل از ارزش‌ها و کنش‌های بیرونی قلمداد می‌کند. یعنی سودمندی یا نتایج و عواقب کنش‌ها بر اخلاقی بودن یا نبودن بی‌تأثیر است.

در نگره‌ی دوم که اصطلاحاً به آن «اخلاق فایده‌گرا» می‌گویند آن عملی اخلاقی است که به سود جامعه باشد. هدف هر عملی باید تأمین‌کننده‌ی بیش‌ترین سعادت برای جامعه باشد. به عبارت روشن‌تر هیچ عمل و اقدامی فی‌نفسه خوب یا بد نیست بلکه مهم نتایج حاصله از آن عمل است. در این نگاه اگر شکنجه، قتل و یا بمباران حتی افراد بی‌گناه متضمن سودی برای جامعه باشد آن عمل غیراخلاقی نیست.

بدین ترتیب لارس کخ در این نمایش نه قاتل که حتی قهرمان قلمداد می‌شود چون با کشتن ۱۶۴ نفر باعث نجات جان ۷۰ هزار نفر از شهروندان شده است. حتی اگر برخلاف قانون اساسی آلمان عمل کرده باشد. باز هم به عبارت دیگر اقدام او «شرکم‌تر» است. کافی است ۱۶۴ را با ۷۰ هزار مقایسه کنید.

در مقابل دفاع لارس کخ، قاضی آن خانم شاکی را به صحنه می‌آورد. او از انتظارش در فرودگاه و از اندوه و ناامیدی‌اش به‌هنگام بازگشت می‌گوید. از تابوتی خالی که به جای همسرش دفن کرده است. از تنها ماترک شوهرش یعنی یک لنگه کفش باقی مانده از حادثه می‌گوید. این تأکید بر ماهیت مردی که برای او متفاوت از هر مرد دیگر است و رنج فقدانش و حرف‌های ناگفته که باید به او بگوید، دقیقاً همان چیزی است که مانع می‌شود که همسرش را صرفاً یک‌عدد از بین ۱۶۴ نفر به حساب آورد. آنچه در این فروکاستن انسان به آمار مغفول می‌ماند آن محتوای رابطه‌ی خاص زن با همسرش و همسرش با تنها دخترشان است. همسر انسانی است متفاوت با هر انسان دیگر. همه‌ی آن ۱۶۴ نفر انسان هستند با ماهیت‌های کاملاً متفاوت. با آرزوها و علایق و ویژگی‌های شخصیتی متفاوت. با دانش‌ها، مهارت‌ها و شغل‌های متفاوت و البته متعلق به جمع‌ها و گروه‌های متفاوت. انسان‌ها قابل تقلیل به یک عدد نیستند و این فروکاستن، تحقیر انسان و تحقیر انسانیت است. نظام سرمایه‌داری با ترویج اخلاقیات پراگماتیستی و

آیا قتل بی‌گناهان برای نجات بی‌گناهان مجاز است؟

تبدیل هر مشکل یا مسئله‌ای به یک معادله‌ی سود و زیان، بر جنگ‌طلبی، جنایات عریان، بی‌عدالتی، شکنجه، تبعیض نژادی و نسل‌کشی مهر برآنت می‌زند. نمایش ترور به پایان رسید. رأی هیئت منصفه جمع‌آوری شد. نتیجه جالب بود. حدود ۷۰ درصد از تماشاگران لارس کخ را تبرئه کردند. آمار در تمام بیش از سی شب اجرا در همین حدود بوده است. جالب‌تر این‌که این نمایش تا سال ۲۰۱۹ حدود ۵۶ بار دیگر در شهرهای مختلف دنیا با کارگردان‌های متفاوت به‌صحنه رفته و حدود نیم‌میلیون نفر این نمایش را دیده و در رأی‌گیری شرکت کرده‌اند. و متأسفانه جز در یک مورد، در تمام اجراها مردم متهم را تبرئه کردند.